

شبهات‌های ساختار متافیزیک وایتهد با علوم شناختی

گفت و گو با نرگس بهمن‌پور

منوچهر دین‌پرست

شماره



علوم‌شناختی دین، یکی از حوزه‌های علمی است که می‌کوشد دین را از زاویه علوم مختلف شناختی، از جمله علوم اعصاب، علوم تکاملی، روان‌شناسی، و فیزیولوژی مورد بررسی قرار دهد. در واقع، علوم‌شناختی دین به بررسی چستی اثرات دین در زندگی انسان می‌پردازد. در سال‌های اخیر، باتوجه به پیشرفت علم و فناوری، پژوهشگران، پژوهش‌های فراوانی در حوزه‌های مختلف علمی، درباره دین انجام داده‌اند. یکی از حوزه‌های بررسی موضوع الهیات پویشی است. الهیات پویشی نوعی الهیات است که از فلسفه پویشی آلفرد نورث وایتهد به وسیله چارلز هارتسهورن و جان بی. کاب توسعه پیدا کرد. از نظراین دو؛ وایتهد و هارتسهورن خصوصیت ذاتی خدا تأثیرگذاری و تأثیرپذیری از فرایندهای زمانی است. این نگاه مخالف دیدگاه‌های الهیاتی است که خدا را از همه لحاظ غیر زمانی، غیرمتغیر و غیرمتأثر از جهان می‌دانند. الهیات پویشی انکار نمی‌کند که خدا از بعضی جهات ازلی، ثابت، غیرمتأثر است اما با قول به این که خدا از بعضی جهات نیز زمانی، متغیر و متأثر است از دیدگاه کلاسیک متمایز می‌شود. در گفت‌وگوی ذیل نسبت علوم شناختی و الهیات پویشی به صورت موجز بررسی می‌شود. دکتر بهمن‌پور که کارشناسی ارشد اخترفیزیک از دانشگاه UCL لندن و دکتری فیزیک اتمی مولکولی از ایمپریال کالج لندن را دارد و اکنون مشغول طی مقطع پسادکتری در گروه فلسفه علم دانشگاه صنعتی شریف است توضیحاتی را در این باب مطرح می‌کند.

۱. اساساً علوم شناختی و دین و الهیات چه نسبتی با هم دارند و چرا سعی شده از بحثی به نام علوم شناختی دین و الهیات صحبت شود؟

علوم شناختی یک علم بین رشته‌ای است که به مطالعه ساز و کار و عملکرد ذهن می‌پردازد. سؤالاتی از قبیل این‌که ادراک چگونه اتفاق می‌افتد، حافظه چیست، توجه چیست و ... از اواخر قرن بیستم بود که شاخه‌ای به نام علوم شناختی دین ظهور پیدا کرد، و هدف آن این بود که با استفاده از نظریات علوم شناختی بیابد که چرا تفکر دینی و تمایل به دین تا این حد در میان انسان‌ها رواج دارد. در واقع علوم شناختی دین ادعایی بر تعریف دین ندارد. نمی‌خواهد بداند که دین چیست و دین را به طور کلی تبیین کند. بلکه به دنبال تشخیص الگوهای رفتاری و فکری در انسان است که تحت عنوان دین قرار می‌گیرند. الگوهایی که در میان فرهنگ‌های متفاوت تکرار می‌شوند.

به عنوان مثال، تحقیقاتی انجام شده که نشان می‌دهد که کودکان این گرایش ذهنی را دارند که در اتفاقاتی که در طبیعت رخ می‌دهد به دنبال طراحی هدفمند باشند. به دلیل همین سوگیری ذهنی، کودکان بسیار به پذیرش وجود یک خدای آفریننده باز هستند. همچنین علوم شناختی دین در رابطه با این موضوع بحث می‌کند که چرا انسان تمایل به مناسک فرقه‌ای یا دینی دارد و به دنبال ریشه‌یابی چنین تمایلاتی در مغز انسان است.

شماره نامه

۲. یکی از موضوعاتی که می‌توان درباره آن بحث جدی داشت نسبت علوم شناختی و الهیات پویشی است. همانطور که مستحضر هستید الهیات پویشی توسط آلفرد نورث وایتهد به وسیله چارلز هارتسهورن و جان بی. کاب توسعه پیدا کرد. به نظر شما کدام وجه الهیات پویشی و علوم شناختی نسبت مهمی با یکدیگر دارند و می‌توان آن‌ها را بررسی کرد؟

الهیات پویشی بر مبنای متافیزیک وایتهد است، از نظر بنده ساختار متافیزیک وایتهد شباهت‌هایی با علوم شناختی دارد که در نگاه اول ممکن است به نظر نرسد. لازم است اول متافیزیک او را معرفی مختصری بکنم تا بتوانم به این شباهت‌ها بپردازم. وایتهد در وهله اول یک ریاضیدان، منطق دان، و فیلسوف علم بود. او همراه با برتراند راسل یکی از مهمترین کتب ریاضی را نوشت، یعنی اصول ریاضی. در اواخر ۱۹۲۰ میلادی، پس از این‌که از انگلستان به آمریکا مهاجرت کرد، در دانشگاه هاروارد به متافیزیک مشغول شد. همانجا بود که کتاب اصلی‌اش یعنی فرآیند و واقعیت را نوشت.

کتابی ۴۵۰ صفحه‌ای، با نوشتاری بسیار دشوار و تا حدودی شاعرانه. هدف او از نوشتن این کتاب بازنگری متافیزیک جوهر بود، یعنی متافیزیکی که اجزای تشکیل دهنده جهان را یک سری ذرات مادی صلب می‌داند که فقط دارای روابط بیرونی هستند، مثل توپ‌های بلیارد که فقط با هم برخورد می‌کنند و این برخوردها هیچ تغییری در درون این ذرات ایجاد نمی‌کند. تحت تاثیر نظریه نسبیت اینشتین و مکانیک کوانتوم قدیم، وایتهد بر آن شد که متافیزیک را بر اساس علم مدرن اصلاح کند. از دیدگاه او جهان نه از ذرات بی جان بلکه از فرآیندها تشکیل شده است. در بنیادی‌ترین سطح، این فرآیندها هستند که وجود دارند. فرآیندهایی که با هم دارای ارتباط درونی هستند، یعنی مدام از یکدیگر تاثیر می‌پذیرند. چیزی بعنوان فضای مطلق و زمان مطلق وجود ندارد. جهان از شبکه‌ای از فرآیندها تشکیل شده است که فضازمان از دل همین شبکه بر می‌خیزد.

یک فرآیند از نقطه‌ای آغاز می‌شود، از فرآیندهای پیشین خود که پایان پذیرفته‌اند داده دریافت کرده و در دل خود می‌گنجانند. این داده‌ها را بر اساس هدف شخصی که دارد انتخاب کرده و در نهایت با ترکیب این‌ها، یک امر مطلق در جهان به وجود می‌آورد. این امر مطلق، خود برای فرآیندهای پسین داده فراهم می‌کند. بنابراین، تمام جهان بر پایه پوشش و حرکت بنا شده‌است. اما برگردیم به علوم شناختی. یکی از نظریاتی که مبنای علوم شناختی است نظریه «پردازش موازی توزیع شده» (Parallel Distributed Processing) که توسط راملمهارت (Rumelhart) و همکارانش ابداع شده است. بر اساس این نظریه، پردازش اطلاعات در مغز انسان به شیوه موازی و توزیع شده صورت می‌گیرد. یعنی چندین نورون در پردازش یک سری اطلاعات فعالیت می‌کنند و در نهایت منجر به یک خروجی می‌شوند. همین نظریه مبنای شبکه‌های نورونی مصنوعی نیز هست. بنابراین به قولی می‌توان گفت که عملکرد این شبکه‌ها مانند مغز است و با استفاده از مطالعه آنها می‌توان چیزهای خوبی هم راجع به کارکرد مغز آموخت.

و اما، مقایسه سطحی «پردازش موازی توزیع شده» و متافیزیک وایتهد نشان می‌دهد که این دو از لحاظ ساختاری شباهتهایی به یکدیگر دارند. فرآیندهایی که در متافیزیک وایتهد تعریف شده‌اند نیز به حالت موازی و توزیع شده داده از فرآیندهای تمام شده پیشین خود دریافت کرده، آنها را به قولی پردازش می‌کنند، و نتیجه را بعنوان داده به فرآیندهای پس از خود ارائه می‌دهند. این‌ها البته مشاهدات بسیار سطحی از تشابهات بین این دو چارچوب نظری است. اما با توجه به اینکه «پردازش موازی توزیع شده» عملکرد مغز را بازنمایی می‌کند، آیا این شباهت می‌تواند جایگاهی طبیعی برای مغز در جهان وایتهد ایجاد کند. این‌ها فعلاً همه در حد پرسش هستند، با این حال این مقایسه این قابلیت را دارد که افق‌های جدیدی در بحث متافیزیک مغز باز کند.

شماره نامه

۳. «الهیات پویشی» قدرت صرفاً ترغیبی خداوند را مانع گرفتار آمدن آن در دام مسئله «شر» می‌بیند آیا می‌توان به بررسی علوم شناختی و مسئله شر با رویکرد الهیات شناختی پرداخت و احتمالاً چه نتایجی می‌توان به دست آورد؟

مسئله شر به این موضوع می‌پردازد که آیا شری که در جهان وجود دارد (یا حداقل از نظر ما شر است) با انتظاراتی که از خدایی که خیر مطلق و قادر مطلق داریم جور در می‌آید؟ برای این که ببینیم الهیات پویشی چه پاسخی برای این مسئله فراهم می‌کند، لازم است به طور مختصر الهیات پویشی را توضیح دهیم.

وایتهد یکی از بنیانگذاران الهیات پویشی است (در کنار چارلز هارتسهورن). در بالا من متافیزیک بسیار گسترده او را به طور بیش از اندازه مختصر نشان دادم، فقط در حدی که بتوانم امکان مقایسه آن با علوم شناختی را ایجاد کنم. اما متافیزیک او بسیار پیچیده است. از اصلی ترین مقولات متافیزیک وایتهد چیزی به نام «خلاقیت» است. خلاقیت یک اصل است که نیروی پیش راننده فرآیندهاست. مهم ترین فرآیند در متافیزیک وایتهد، خداوند است.

بنابراین خداوند هم از اصل خلاقیت تبعیت می‌کند و معادل آن نیست. این در حالی است که در الهیات سنتی، خداوند نقش آفریننده را دارد. اما در الهیات پویشی چنین نیست. ذات خداوند در الهیات پویشی به سه مؤلفه تقسیم می‌شود: اول، ذات ازلی خداوند که مجموعه‌ای از تمام امکان‌ها است. این طبیعت ثابت و تغییر ناپذیر خداوند است. دوم، ذات تبعی خداوند است که از مجموع فرآیندهای دیگر تاثیر می‌پذیرد. این تاثیر پذیری و قابل تغییر بودن خداوند را نمی‌توان در الهیات سنتی دید. در واقع در متافیزیک وایتهد خداوند با تاثیر پذیری از فرآیندهای دیگر متکامل می‌شود. سوم، ذات حلولی خداوند که به نوعی می‌توان گفت برای فرآیندهای دیگر هرآنچه دارای ارزش است فراهم می‌کند. مهم ترین پیامد ذات تبعی خداوند این است که فرآیندها را در انتخاب آزاد می‌گذارد. او هر آنچه لازم است در اختیار آنها قرار می‌دهد، اما صرفاً آنها را ترغیب می‌کند و هرگز اجبار نمی‌کند. بنابراین، فرآیندها قدرت انتخاب و تصمیم گیری دارند. از این طریق مسئله شر با تعریف بالا در الهیات پویشی به وجود نمی‌آید.

و شروه نامه

۴. آیا علوم شناختی الهیاتی می‌تواند منجر به دینداری جوامع شود؟

از نظر بنده خیر. علوم شناختی دین صرفاً به بررسی و مطالعه منشأ ذهنی دین و خداجویی می‌پردازند. اتفاقاً ممکن است با شناختی که از این طریق نسبت به منشأ ذهنی دین ایجاد می‌شود، دینداری رو به افول رود.

چرا که ممکن است دریابیم که دینداری و خداجویی صرفاً یک سوگیری ذهن است و یک ذهن بالغ دچار آن نمی‌شود. به نظر من دینداری و خداجویی یک انتخاب عاطفی است. یعنی منطق بر نمی‌دارد. برهان‌های وجود یا عدم وجود خدا هرگز به طور پایدار به اعتقاد به خداوند منجر نمی‌شوند. کسی که به خدا معتقد است، برهانی در جهت اعتقاد خویش می‌یابد. کسی هم که معتقد نیست همین طور. به دلیل ماهیت عاطفی آن، عقیده به خداوند یک امر کاملاً شخصی است. علوم شناختی دین صرفاً به شناخت بیشتر ما از کارکرد ذهن در این زمینه می‌انجامد و از نظر من کمکی به دینداری جوامع نمی‌کند.